

توسعه تکنولوژی و

تفول نیروی کار در ایران

میرنگر اجتماعی

رحیم رحیم زاده اسکویی ، حسین پیرزاده ، یونس مهدی ، حسین اکبری

موسوی خوزستانی: با خود وعده کرده بودیم که این گفت وگو، هماهنگ کننده و متولی نداشته باشد و دوستان شرکت کننده، خودشان هر طور صلاح می دانند بحث را آغاز، و به پیش ببرند ولی حالا دوستان امر می فرمایند و بنده ناگزیر، اطاعت می کنم. بسیار خوب، بحث را با پرسشی از جناب مهندس پیرزاده آغاز می کنم. برای شروع، آقای پیرزاده جنابعالی به عنوان یک محقق و متخصص در حوزه شهرسازی بفرمایید نظرتان در مورد برآمدنیروهای نوین کار در روند توسعهی جامعهی ما ایران چیست و این نیروهای نوپدید (به زعم بنده نوپدید) چه تعریف و جایگاهی در ساخت اجتماعی جامعه ما به دست آورده یا خواهند آورد؟ و خوب مسایل و وظایف مربوط به این نیرو از طرف جامعه و دولت، کدام است؟

حسین پیرزاده: بحث را از همان جایی که آقای موسوی خوزستانی مسئله را در شماره پنجم «کارمزد» توصیف کردند شروع می کنم. به نیروی کاری اشاره کردند که نماد ابزار کارش «کمپیوتر» و «موس» است. عنوان مقاله اشان هم این بود: موس به جای پتک. به دنبال انتشار این مقاله، این بحث مطرح شد که آیا واقعاً موس به جای پتک نیست است؟ آیا این دو، یک خاستگاه دارند؟ من فکر می کنم اول ضروری است این عنوان تدقیق شود تا ببینیم آیا این جانشینی، مفروض هست یا نه؟

در واقع بعد از آن که موضوع را تعریف کردیم می توانیم بنشینیم راجع به ابعاد مختلف موضوع بحث کنیم. این نیرو - نیروی به اصطلاح موس به دست - به طور کلی در دسته بندی شاغلین بخش خدماتی جای می گیرد، نیروی کاری است که در واحدهای خدماتی مشغول به کار است؛ به نظر من در مقابل نمادی که شما مفروض داشته اید - پتک - یعنی نیروی کاری که در بخش صنعت اشتغال دارد. آن نیروی کار انزماً جانشین این نیست. درست است که بحثی تحت عنوان جانشینی بخش خدمات به جای صنعت و شروع دوران فراصنعت مطرح است اما فکر نمی کنم آقای موسوی چنین چیزی را مد نظر داشتند بل که ایشان توصیف دیگری داشتند از بحث خدمات.

تعریف آماری یک‌دست و واحدی در کشورهای مختلف در خصوص شاغلین بخش خدمات وجود ندارد اما در کشور ما بخش خدمات شاغل در تعریف آماری چنین طبقه‌بندی شده است:

۱- عمده فروشی، خرده فروشی، تعمیر وسایل نقلیه موتوری، موتور سیکلت و ...

۲- شاغلین هتل و رستوران

۳- شاغلین حمل و نقل، انبارداری و ارتباطات

۴- شاغلین واسطه‌گری‌های مالی

۵- شاغلین مستغلات، اجاره فعالیت‌های کار و کسب

۶- اداره امور عمومی دفاع و تأمین اجتماعی

۷- آموزش

۸- بهداشت و مددکاری اجتماعی

۹- سایر فعالیت‌های خدمات عمومی اجتماعی و شخصی

۱۰- خانوارهای معمولی دارای مستخدم

۱۱- سازمان‌ها و هیئت‌های برون مرزی

۱۲- دفاتر و ادارات مرکزی

براین اساس آنچه به عنوان نیروی کار موس به دست اشاره شده به طور عمده شاغلینی هستند که در این مجموعه می‌توانند فعالیت کنند. از جمله فعالیت‌های تعریف شده در این طبقه‌بندی عبارت است از خدمات تولیدی مانند خدمات مهندسی، خدمات معماری، خدمات شهرسازی، خدمات مهندسی کشاورزی و ... البته در صنعت نیز کامپیوتر کاربرد وسیعی دارد، اما در این جانماد شاغلین صنعتی "پتک" منظور شده بود. لذا بحث بیش‌تر پیرامون شاغلین بخش خدمات است.

ببینید، واقعیت این است که با رشد شهرنشینی در جهان، شاغلین بخش خدمات افزایش یافته‌اند. کشور ما هم از این جهت مستثنی نیست. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در سال ۱۳۵۷ که انقلاب صورت گرفت ۴۸٪ شهرنشین و ۵۲٪ روستایی داشته است، ولی امروز ما ۶۰٪ شهرنشین و ۴۰٪ روستایی داریم. به همین نسبت وقتی جایی شهر می‌شود چه به لحاظ تعهدات دولتی و چه مردمی مجبور است خدماتی را ارائه کند. مثلاً خدمات آموزشی را به سطح خاصی برساند، همین طور خدمات امور اجتماعی و ... پس طبیعتاً شاغلین بخش خدمات در ایران هم افزایش می‌یابد. آنچه شما به عنوان موس و کامپیوتر در آن مقاله اعلام کردید، شاغلینی هستند که نه به طور کامل بل که به صورت یک گرایش با پردازش اطلاعات و تولید دانش کاربردی سروکار دارند که واحد کاری آن‌ها می‌تواند در بخش

خدمات تولیدی، خدمات مهندسی و ... باشد. نیرویی که آقای موسوی خوزستانی توصیف کرده‌اند این‌ها هستند که در بخش خدمات ضربه‌بندی می‌شوند. اگر این تعبیر درست است و مورد توافق باشد می‌توانیم بحث را با این سؤال پیش ببریم که چرا پردازش اطلاعات و تولید دانش کاربردی امروزه روبه گسترش است و شاغلین این بخش چه نقش و جایگاهی دارند.

به نظر من این گسترش به هیچ وجه جانشین نیروی کار شاغل در بخش تولید نیست. مثلاً در پروسه جهانی، شاغلین بخش کشاورزی هم روبه کاهش هستند - به دلیل همه تحولات علمی و فنی که در این زمینه اتفاق می‌افتد - ولی می‌بینیم که شاغلین بخش خدمات کشاورزی یعنی کسانی که دانش را در کشاورزی کاربردی می‌کنند، روز به روز بیش‌تر می‌شوند. در این مثال آن‌هایی که ماشین افزار طراحی می‌کنند، آن‌هایی که روی ژنیتیک کار می‌کنند یا دنبال تولیدات خاص هستند همه جزء خدمات کشاورزی محسوب می‌شوند.

ما - در گذشته‌ای نه چندان دور - خدمات را بیش‌تر در جنبه توزیعی - تجاری یا شکل مالی آن درک می‌کردیم. امروز با گسترش رفاه عمومی و سطح خدمات، می‌بینیم که شاغلین بخش خدمات بحث‌های مفصلی دارند که اساساً ما به دنبال آن‌ها هستیم. فرض کنید شاغلین بخش آموزش - که می‌توانم اسم‌شان را کارگر بگذارم چون من کارگر را کسی می‌داند که با فروش نیروی کارش دست‌مزد می‌گیرد - پس تمام آموزگاران می‌شوند کارگر. بخش اعظم پزشکان، پرستاران، خبیل عظیمی از مهندسان و سایر متخصصان و همه نیروی کاری که در جامعه شهری شاهد گسترش آن‌ها هستیم هم با این تعریف جایگاه‌شان تعیین می‌شود. پس اول خود این تعریف را نقد کنید. اگر با تعریف من موافقت، به دنبال این نیرو، واژه نوین را هم به کار ببریم. پس شاغلینی که به پردازش اطلاعات و تولید دانش کاربردی مشغولند شاغلین بخش خدمات و نه صنعت و نه کشاورزی طبقه‌بندی می‌شوند، ممکن است این تعریف را بپذیرید یا رد کنید به هر حال به نظرم این می‌تواند پایه بحث ما در این میزگرد باشد.

رحیم رحیم‌زاده اسکویی: ضمن تشکر از آقای موسوی خوزستانی که باعث شدند چنین بحثی در مطبوعات مطرح شود و بسیاری از مسایل شکافته شود از بحث آقای پیرزاده هم سپاسگزارم. من خیلی آموختم، خیلی متشکر؛ ایشان بسیار خوب موضوع را تجزیه و تحلیل کردند و به نتیجه‌ی خوبی رسیدند. شما با توجه به کامل بودن بحث آقای پیرزاده که طبعاً من نباید آن‌ها را تکرار کنم بل که باید بروم بحث تاریخی کنم یعنی بحث تاریخی که چه‌گونه به این‌جا رسیده این نیروی اجتماعی، از کجا به این‌جا رسیده و در کدام بستر تاریخی به این‌جا رسیده. تا این‌که به این سؤال پاسخ دهیم که آیا می‌توانیم به آن نیروی نوین؛ بگوییم یا نه؛ نقش اجتماعی این نیرو چیست و کارکرد آن کدام است. برای این‌که به این‌جا

برسیم باید آن‌ها را در بستر تاریخی شان بررسی کنیم. بنابراین سه بحث داریم یکی این‌که این نیروها از کجا آمده‌اند و به این جا رسیده‌اند، یک بحث این است که الان کجا هستند و چه می‌کنند. و سوم بحث چشم‌انداز است که این‌ها به کجا می‌روند یعنی چه گونه این حرکت ادامه پیدا خواهد کرد. بنابراین الان من بحث تاریخی‌اش را می‌کنم و بعد چشم‌اندازش را با هم بحث می‌کنیم. اولین نکته این است که من اعتقاد به تک خطی بودن تکامل تاریخ ندارم. اما به خاطر ساده کردن مسئله این بحث را می‌کنم؛ مثلاً حالا فرض کنید که در فیزیک می‌گوییم آب در ۱۰۰ درجه به نقطه جوش می‌رسد ولی این یک پیش فرض‌هایی دارد. مثلاً این‌که غلظت آب این باشد، درجه حرارت فلان نذر باشد، آب در صد درجه می‌جوشد. مثلاً آب تهران در ۹۴ درجه می‌جوشد ولی این نفی آن قانون نیست. بنابراین من هم با پیش فرض‌هایی این مسئله را ساده می‌کنم تا مسئله روشن شود. بعد پیش فرض‌ها را برمی‌داریم تا ببینیم که واقعیت چیست. خوب می‌دانیم وقتی که جامعه طبقاتی شد اولین جامعه طبقاتی را جامعه برده‌داری نامیدند، بنابراین اولین جامعه طبقاتی در طول تاریخ بشر، برده‌داری است. دو طبقه در جامعه برده‌داری حضور داشتند، یکی برده‌داران و یکی برده‌ها. حالا در چهارچوب فکری مارکس بخواهیم صحبت کنیم برده‌داران را بگذاریم تز و برده‌ها را آنتی‌تز. مبارزات طبقاتی طبق تفکر مارکس، قانون (موتور) تکامل جامعه است. بنابراین تز و آنتی‌تز دو سر یک الاکننگ است. تا موقمی برده‌داران وجود دارند که برده‌ها وجود دارند یعنی وجود برده‌داران منوط به حضور برده‌ها است. به خاطر این‌که روش دیالکتیک یک روش نگاسیون در نگاسیون است یعنی نفی در نفی است یعنی اگر برده‌ها نباشند برده‌داری وجود نخواهد داشت اگر برده‌داری وجود نداشته باشد، برده‌ای نیست. بنابراین نفی یکی به نفی دیگری منتهی می‌شود. همین‌طور می‌توانیم بگوییم که وجود یکی دلیل وجود دیگری است. بنابراین وقتی در طول تاریخ می‌گوییم که فرض کنید اسپار تا کوس اون دستمال گردنی که قرمز رنگ بود و نشانه برده‌ها بود از گردنش باز کرد و به عنوان پرچم آزادی مطرح کرد و بر علیه برده‌داران مبارزه کرد، وقتی مبارزه برده‌ها علیه برده‌داران پیروز شد آن چیزی که به وجود آمد نه این بود و نه آن، یعنی سنتز. جامعه‌ای به وجود آمد که در آن نه برده‌ای بود و نه برده‌داری، یعنی جامعه فئودالیت. حالا در این جامعه برده‌داران به فئودال‌ها و برده‌ها به دهقانان تبدیل شدند. همین روند در طول تاریخ ادامه پیدا کرده است. بعد از پیدایش جامعه فئودالی، مبارزات دهقانی شروع شد. مبارزه همیشه صورت می‌گیرد، آنتی‌تز علیه تز مبارزه می‌کند و نتیجه‌ای که از آن به دست می‌آید سنتزی است که نه این است و نه آن. این مناسبت جدید یعنی این سنتز اسمش چیست؟ سرمایه‌داری؟ در سرمایه‌داری در واقع زمین‌داران تبدیل می‌شوند به سرمایه‌داران. دهقانان تبدیل می‌شوند به کارگران. نباید این بستر تاریخی را از هم‌دیگر جدا کرد یعنی اگر کارگرانی که

امروز کارگرد. در یک بستر تاریخی ۲۰۰۰ ساله به این جا رسیدند همین طور نیز سرمایه دارن هستند. من بحثم فقط در ایران نیست بحث نظری آن را می گویم. همان طور که گفتیم به تک خطی بودن تاریخ معتقد نیستیم. بنابراین مشخصه اصلی سرمایه داران در مناسبات سرمایه داری مالکیت بر ابزار تولید است همان طور که در نظام فئودالی، مالکیت بر زمین بود. بنابراین اگر این تحلیل را بپذیریم بستر این نیروی کاری که ویژگی آن این است که مالکیت بر ابزار تولید ندارد مشخص می شود این که از کجا آمده و چه گونه بوده، بدون شک وقتی که نیروهای مولده انکشاف پیدا می کنند این انکشاف نیروهای مولده در دو بستر حرکت می کند یک بستر وقتی که تکنولوژی پیش رفت می کند ترجمه به پیشرفت ذهن می شود. از طرفی وقتی که ذهن پیش رفت می کند تبدیل به پیشرفت تکنولوژی می شود. این ها مثل دو چرخ دنده می روند توی هم و دائماً در حال جریان هستند. دقت کنید برای روشن شدن مسئله که چه اتفاقی دارد می افتد اگر ما ۲۰۰۰ سال تاریخ مکتوب بشر را تجزیه و تحلیل کنیم می بینیم تا سال ۱۹۸۰، حدود ۲۰ درصد تغییرات اتفاق افتاده اما ۸۰ درصد از تغییرات، بین ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۰۰ اتفاق افتاد، یعنی تا سال ۱۹۸۰ فقط ۲۰ درصد تغییرات، ولی در عرض فقط ۲۰ سال ۸۰ درصد تغییرات. از طرف دیگر ۹۰ درصد کسانی که در تغییرات جامعه بشری نقش داشتند هنوز در قید حیات اند این یک شاخص. شاخص دوم دقت کنید که این تغییرات مفهومش چیست؟ از زمان حضرت سلیمان تا زمان جرج واشنگتن ۳۰۰۰ سال ما تاریخ داریم. در طول این ۳۰۰۰ سال سیستم سرمایه، حمل و نقل، روشنایی، گرمایش، آبیاری، تولید، و... هیچ کدام تغییر نکردند توی ۳۰۰۰ سال همه با گاو آهن زمین را شخم می زدند. همه با اسب حمل و نقل می کردند در حالی که طی ۲۰ سال گذشته ببینید که چه تغییرات عظیمی ایجاد شد. فقط این را بگویم آن اتفاقی که از ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ افتاده در مقابسه اتفاقی که از ۳۰۰۰ تا ۲۰۲۰ خواهد افتاد مثل یک نسیمی است در مقابل طوفان. به خاطر این مسئله را می گویم که تغییراتی که وارد لایه های اجتماعی می شود آنقدر سریع و متنوع است که برای ما الان مشکل است که بتوانیم تجزیه و تحلیل کنیم بنابراین نکته ای که می خواهم بگویم این هست که ما چاره ای نداریم جز این که لایه ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم نقش آن ها را در عملکرد اقتصادی و فرهنگی جامعه مورد بررسی قرار بدهیم همان طور که آقای پیرزاده گفتند الان تقریباً ۸۰ درصد GDP یا تولید ناخالص داخلی کشورهای توسعه یافته صنعتی را خدمات تشکیل می دهند. دقت کنید ۸۰ درصد خدمات است در صورتی که در تولید ناخالص داخلی ایران این رقم ۶۱ تا ۶۲ درصد است. بنابراین این حرکت رو به پیش رفت است یعنی نسبت این امر دائماً افزایش پیدا می کند اگر جمع بندی بکنم این است که نیروهای اجتماعی که امروز وجود دارند در یک بستر تاریخی به این جا رسیدند و ذهنیتی که در این نیروی اجتماعی است تکامل یافته است ذهنیتی

نیست که یک‌دفعه به وجود آمده باشد بل که در یک بستر تاریخی شکل گرفته و به این جا رسیده یعنی این ذهنیتی نیست که مثلاً بر اثر پیدایش کامپیوتر به وجود آمده بل که ذهنیتی است که تکامل پیدا کرده و به تدریج ظرفیتی را پیدا کرده که وقتی کامپیوتر به وجود آمده توانسته سریع‌آدر ذهن او ترجمه بشود تا قابل درکش بشود. پس این متفاوت است با ذهن افرادی که ۵۰ سال، ۴۰ سال، ۶۰ یا ۱۰۰ سال پیش وجود داشته‌اند. من می‌خواهم به این جمع‌بندی برسم چون این نتیجه دارد برای آینده‌مان که چه گونه و چه نقش اجتماعی این نیروها باید بازی کنند با این ذهنیتی که دائماً در حال تغییر و جذب و تولید است. آیا سازمان‌دهی‌اش را خوب می‌شناسیم و خیلی کارهای دیگر.

حسین اکبری: ما وارد بحثی شدیم که هویت طبقاتی نیروهای جدید موجود در بازار کار که بخش بیش‌تر آن‌ها در کارخانه‌ها و مراکز تولید مشغول هستند در واقع به نوعی بازشناسی کنیم. من شخصاً با مطالعات نبللی و آنچه که در عرصه‌ی زندگی دیده‌ام خیال نمی‌کنم در واقع اتفاق بنیادینی به آن معنا که مرز طبقات را مخدوش کرده باشد رخ داده است یعنی این‌که این رانه یک حرکت ناگهانی بل که نتیجه تکامل می‌دانم. یعنی همان‌طور که آقای اسکویی و آقای پیرزاده اشاره فرمودند من هم فکر می‌کنم که این امر بدیهی بود که اتفاق بیفتد منتها شکل و صورت آن و نقشی که در تولید و افزایش آن و ارزش اضافی ایفا می‌کنند این‌ها است که بیش‌تر مدنظر است.



نیروهای جدید در آن جهت که کمیت را متأثر می‌کنند نیز مورد توجه‌اند. پدیده‌های نوینی از این دست ممکن است این سوال را در ذهن بعضی‌ها ایجاد کند که یک طبقه اجتماعی در این میان از بین می‌رود و با این تحلیل غیر واقعی دنبال این بگردند که یک نیروی جدید پیدا کنند با یک اسم جدید، یک نیروی جدیدی که توضیح بدهند که چه هست و چه نیست. پیشگامان جنبش کارگری وقتی مانیفست را می‌نوشتند برای تعریف بورژوازی و پرولتاریا می‌گفتند مقصود از بورژوازی، طبقه سرمایه‌دار معاصر و مالکین وسایل تولید اجتماعی است که اجراکنندگان کار مزدوری هستند و مقصود از پرولتاریا طبقه کارگر معاصر است که صاحب‌ابزار تولید نیست. در واقع لفظ معاصر در ابتدای مانیفست برای توضیح

این دو طبقه اجتماعی نشان‌دهنده این است که پیشگامان جنبش کارگری هم اعتقاد به تکامل این نیروها داشتند و این‌ها را در آن لحظه آن‌گونه می‌دیدند و در واقع به خودشان این اجازه را نمی‌دادند که پیش‌بینی کنند و با قطعیت بگویند در آینده، طبقه سرمایه‌دار همین است که الان هست.

در واقع اعتقاد به تفاهم دیالکتیک در اولین حاشیه توضیحی مانیفست دیده می‌شود و بعد وقتی می‌آیند روند تکامل جامعه را و سرمایه‌داری را توضیح بدهند آن شرایطی را که ایجاد شده توضیح می‌دهند نه ابزار کار؛ مثلاً می‌گویند که راه‌های دریایی موجب شده که کشتی و فلان... و سایر امکاناتی که ایجاد می‌شود موجب رشد یک طبقه اجتماعی می‌شود. از آن طرف می‌آیند می‌گویند که کارگران نوین ولی درک‌شان از توضیحاتی که از کارگر نوین به ما می‌دهند کاملاً روشن است یعنی نمی‌گویند کارگر نوین آن هست که ابزارش نو شده، اصلاً این چنین مرادی را ندارند. دقیقاً می‌گویند کارگران نوین کارگرانی هستند که دیگر برای مبارزه با سرمایه‌دار، دستگاهش را خراب نمی‌کنند، دیگر حرکات فردی نمی‌کنند، یعنی جمعی حرکت می‌کنند، متشکل حرکت می‌کنند و قانونمند با مسایل برخورد می‌کنند. این‌ها را به‌شان می‌گویند کارگران نوین.

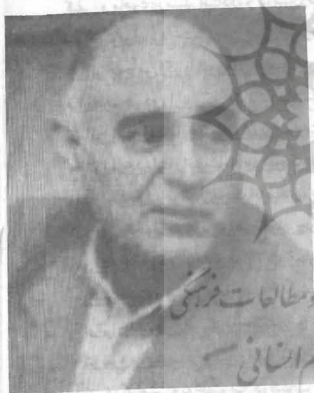
درکی که پیشگامان جامعه‌ی کارگری از نوین بودن ارائه می‌دهند دقیقاً درکی است تکامل یافته یعنی در این راستا است که توضیح می‌دهند طبقه را، یعنی نیروهای اجتماعی را، نیروهای مولد را. من اعتقاد ندارم که ابزار تولید ماهیت طبقات را به هم می‌ریزد همان‌طور که آقای اسکریبی هم به نوعی در صحبت‌هایشان اشاره کردند من هم به تأثیر متقابل پرورش ذهن و تکنولوژی بر یک‌دیگر معتقدم. این تأثیر متقابل نتیجه‌اش این هست که کارگر هم تکامل پیدا می‌کند. کارگر هم به عنوان کسی که تولید می‌کند در حال تحول هست یعنی معنای کارگر این نیست که فقط نمادی از یک وضعیت خاص باشد. مثلاً اگر با بازویش کار کند کارگر است و امروز اگر ما موس، را می‌بینیم دیگر «پتک» و عضلات را نمی‌بینیم پس همه چیز این نیرو، جتا ماهیت‌اش هم تغییر کرده. خیر به نظر من چنین نیست. من هم با تعریفی که آقای پیرزاده فرمودند موافقم. نیروهایی را که با فروش نیروی عضلانی و بدی و فکری‌شان در مجموع مایحتاج زندگانی‌شان را فراهم می‌کنند، من همه‌ی این‌ها را کارگر می‌گویم. تعریفی که از کارگر ارائه می‌شود این است که نیرویش را می‌فروشد گاهی نیروی فکری، گاهی نیروی بدی یا بعضی وقت‌ها هر دو را با هم. یعنی تلفیقی از این دو. وقتی که پای دستگاه CNC یک کارگری کار می‌کند در واقع ابزارش را تیز می‌کند ولی در عین حال، برنامه هم می‌دهد. یعنی کار نرم‌افزاری و سخت‌افزاری را یکجا انجام می‌دهد. در واقع هم «پتک» دستش است و هم «موس». این توضیح که امروز دارد کار می‌کند به این معنا نیست که این کارگر «بچه سفید» است یا «بچه آبی». بچه سفید یا بچه آبی در مناسبات تولید معنی

می‌دهد نه در شیوه کارکردن‌شان. اگر آن آقا با یقه سفید یعنی سهم بیش تری از تولید برداشت می‌کند اما در رأس تولید هم نیست. در داخل مجموعه‌ی کار تولیدی سهم بیش تری دارد به عنوان کارگر یقه سفید توضیح داده شد است. مانیفست تعریف می‌کند یا اینگلس تعریف می‌کند که استادکار پدیده‌ای این چنینی است. استادکار البته در مناسبات تولیدی سهم بیش تری می‌طلبد به خاطر کاری که می‌کند یعنی آن مجموعه مناسبات را با هم پیوند می‌دهد که در واقع یک جوری نظارت دارد، کنترل دارد. یعنی عامل سرمایه است در میان نیروی کار؛ در عین حال خودش هم باید کار کند یک جوری باید کارش تأثیر بگذارد در آن تولید. خودش هم به نوعی استثمار می‌شود. متها با درجه شدت کم تری که شاید به او بگوییم «دیفه سفیده». و اما درباره‌ی ابزار تولید اگر مثلاً نردی کمپیوتر داشت یا سامسونت گرفت دستش و لباس تمیز پوشید به معنی این است که کارگر نیست یا یقه سفید هست یا نوع عجیب و غریبی از کارگر است. واقعیت این است که این‌ها هنوز در باز شناسی ماهیت طبقاتی خودشان مانده‌اند؛ عناوین‌اش را من در مطلبی که در رابطه با نقدی از «خانه‌ی کارگر» نوشتم توضیح دادم که یک بخش هم هدایت می‌شود دقیقاً به این سمت که این‌ها را از باز شناسی هویت طبقاتی‌شان باز دارد یعنی این‌که بگویند به او نو مهندسی. در واقع با این ترفند می‌خواهند عناوین شغلی را جایگزین هویت طبقاتی‌شان بکنند. آقای مهندس، آقای دکتر، آقای ایکس. از کاربرد کلمه‌ی کارگر پرهیز می‌کنند به خاطر این‌که مجموعه این کلمه بار معنایی ویژه‌ای دارد و نشان می‌دهد جایگاه این را به عنوان آنتی‌تز در مناسبات اجتماعی.

از طرف دیگر جماعتی می‌گویند که امروزه مناسبات، مناسبات سرمایه‌داری نیست، صورت‌بندی‌های اجتماعی عوض شده و دیگر ما اصلاً صورت‌بندی سرمایه‌داری نداریم چرا؟ چین کالا جهانی شده، یعنی می‌گویند کالا توضیح می‌دهد موقعیت را. پس در نتیجه، این مناسبات دیگر از بین رفته و کارگر به آن معنا وجود ندارد. سرمایه‌دار هم وجود ندارد. و به اصطلاح حالا برای این‌که چیزی را توضیح داده باشند از طیفه‌ی دانشوران و یکسری پدیده‌هایی این جوری را مطرح می‌کنند، که حالا دوستان هم اطلاع دارند. من تصورم این است که اگر بخواهیم به کارگران به عنوان نیروهای اجتماعی فکر کنیم باید همان‌گونه که رشد و تکامل پیدا کرده‌اند تعریف‌شان بکنیم. این معنایش آن است که هر چه بورژوازی رشد می‌کند طبقه کارگر معاصر نیز رشد می‌یابد.

این بستر تاریخی را که حالا خیلی به سرعت رشد کرده و این نیروها را به اصطلاح به این شکل در چرخه تولید و خدمات پرورش داده و به کار می‌گیرد و استثمار می‌کند را توضیح بدهیم. من خیال می‌کنم توضیح مناسبات با توضیح تکامل تاریخی نیروهای اجتماعی باید همواره نه به اصطلاح خطی، بل که به صورتی باز (گسترده) و دخالت‌دادن سایر عناصری که به تولید ارزش افزوده و بازار و تمام

عواملی که به موضوع برمی‌گردد به همه‌ی آنها توجه نکنیم. آقای پیرزاده اشاره داشتند به این‌که وقتی کارگر کشاورزی کم می‌شود کارگر خدمات کشاورزی یا به نوعی خدمات کشاورزی افزایش پیدا می‌کند این ممکن است در مورد وضعیت فعلی هم به نوعی صادق باشد. اما واقعیت این است که در زندگی شهری در فضایی که تکنولوژی خیلی چیزها را تغییر داده، سلاطین، علائق، نوع مصرف، نوع زندگی‌های روزمره، این‌ها همه باعث می‌شود که این نیروها هر چه پیش‌تر به سمت کار و بازار کار بروند. فکر نمی‌کنم تصورش بعید باشد که ما بگوییم که «ربوت»ها می‌نوانند کار استاد بنا و کار ساختمانی را سامان بدهند. یک پردازشی صورت می‌گیرد و محاسباتی انجام می‌شود اما آنچه که باعث می‌شود یک ساختمان بالا برود طبعاً نیاز به نیروی کار و کارگر دارد که این کارگر بسته به شرایط جدید کارش را عرضه می‌کند همپای تکنولوژی رشد می‌کند و مهم این است که این کارگر ماهیت طبقاتی‌اش را می‌شناسد و باید بشناسد.



یونس محمدی: اگر درست فهمیده باشم بحث بر سر تحولات نیروی کار به خصوص تحولات آن در دهه‌های اخیر است و فوراً اضافه کنم من سؤال خیلی مشخصی را در مقابل خودم ندارم تا به آن پاسخ مشخص بدهم و اما از آن‌جا که لطف کرده‌اید و از من خواسته‌اید در این میزگرد شرکت کنم اجازه می‌خواهم به استخراج چندین سؤال که در صحبت‌های دوستان به آن‌ها پرداخته شده بپردازم، و بعدم نظرم را در مورد هپتک یا سوسه بیان کنم. و اما سؤال‌ها:

نیروهای نوین تخصصی چه تعریف یا تعاریفی دارند؟ چه طیفی را در بر می‌گیرند؟ چه مقدار هستند (در کشورهای توسعه یافته و یا در ایران)؟ سیر تکوین

تاریخی آن‌ها چه گونه بوده است؟ آیا تحولات کینی ناشی از تکوین ابزار کار، جایگاه سیاسی اقتصادی آن‌ها را تغییر داده است؟

دو پرسش آخر فوراً الزام نوع رویکرد به موضوع را و روش‌شناسی خاص آن را یا دقیق‌تر بگوییم برخورد اپیستمولوژیک آن را مطرح می‌کند به این معنا که در ابتدا لازم است مشخص شود: آیا با

رویکرد طبقاتی به این تحول نگاه می‌کنیم یا بارویکرد قشربندی اجتماعی؟ مبحث دیدگاه‌های کلاسیک مارکسیسم در رابطه با کار فکری ویدی رادر تبیین موضوع ناکافی می‌دانیم یا نگرش «ماکس وبر»ی قشربندی اجتماعی را به چالش می‌کشیم؟ «کولین کلارک: اقتصاددان استرالیایی (۱۹۵۶) با تقسیم‌بندی بخش‌های سه‌گانه کشاورزی، صنعت و خدمات به تبیین و طبقه‌بندی نیروی کار مؤلد و غیر مؤلد می‌پردازد در این رابطه، آیا حرکت فزاینده جمعیت بخش سوم (خدمات) و ایضاً سهم فزاینده آن در تولید ناخالص ملی نظریه (تنوری) یا فرضیه (هیپوتز) جدیدی را مطرح می‌کند؟ آیا طیف گسترده نیروهای کاری جدید در بخش خدمات (از جمله کاربران رایانه) مز دیگر هستند یا خویش کارفرما؟ ویژگی‌های گسترده‌ی بخش خدمات در کشورهای صنعتی کدامند؟ تفاوت خدماتی شدن اقتصادهای توسعه یافته و توسعه نیافته کدامند؟ برای پوشش دادن روشمند به موضوع اصلی مورد بحث (پتک - موس) سؤال‌های پیش‌تری را می‌توان طرح کرد تا با پاسخ‌های مشخص و کمی شده به توان به پاسخ‌های کیفی و ماهوی رسید. استادان و دوستان قطعاً به صورت آزاد و متناوب به موضوعاتی در چهارچوب سؤالات فوق پرداختند که من هم از این روش پیروی کرده و نکاتی را اضافه می‌کنم.

ترجیحاً من اگر فاکتورهای اقتصادی را به عنوان رویکرد به موضوع «پتک یا موس» بخواهم معیار قرار دهم هر دو را ابزار کار (تولید) می‌شناسم و علی‌رغم این که مراد شما از «موس» ممکن است نرم‌افزار هم باشد باز هم می‌توان به صورت غالب آن رادر مقوله ابزار تولید قرار داد. با این قید که در این جا تولید خدمات رانیز شامل می‌شود که در اقتصاد بازار فعلی جهان یکی از بالاترین ارزش‌های افزوده را داراست. ولی فراتر از بحث اقتصادی، «پتک یا موس» بر می‌گردد به این سؤال اصلی که پیش‌رفت، تکوین و تحول در ابزار تولید، با کار، چه تغییراتی در صاحبان یا به کار گیرندگان و جایگاه‌شان در قدرت، چانه‌زنی آن‌ها، و معادلات تقسیم قدرت ایجاد می‌کند. که از قضا، این ستون اصلی نظریه مارکس است و اساساً جهان بینی او را شکل می‌دهد. زمانی تکنوکرات‌ها رادر همین جهان بینی دارای قدرتی جدید می‌دانستند (م. جیلاس) و زمانی مفاهیم طبقه متوسط نوین در همین مکتب رادر آثار «الثوسر» می‌بینیم. در همین رابطه نقش روشن‌فکران و جایگاه سیال آن‌ها رادر پی‌گیری نظریات «آنتونیو گرامشی» به خصوص در ادبیات چپ اروپایی - آمریکایی می‌بینیم. در اردوگاه مقابل مارکسیسم نیز همواره ابهام و فرهمندی (کاریسم)، واژه فن‌آوری و رمز و راز آن طی انقلاب‌های سه یا چهارگانه فن‌آوری (تاریسیدن به انقلاب رایانه‌ای) به صورت موازی برای ظهور لایه‌ها و حتا طبقات متوسط داشته‌ایم. و جالب این که همین معنا که به روزترین موضوع مورد بحث کارشناسان و ادبیات روشن‌فکری کشورمان است تحت عنوان ماشینیسم و اتوماسیون از قدیمی‌ترین بحث‌های اقتصادی -

فلسفی است که در یکی از شاخص‌های خود تحت عنوان «از خودبیگانگی» طی سالیان درازی سر از نحله‌های فکری متنوعی درآورده بدون این که واقعاً ثمری جدی به بار آورد. شاید به این دلیل که زبان روشن‌فکری ایرانی همواره از شعر و تصویرسازی بیش‌تر از ادبیات مدیریتی و علمی تأثیرپذیرفته ولی به نظر عامل توسعه نیافتگی سیاسی و خلاء تشکل‌های حرفه‌ای و صنفی، پختگی این بحث را همواره به تأخیر انداخته. به عبارت روشن‌تر ذینفعانِ کارفروشی (حتا اهالی رایانه) در تعریف شغل خود، کمیت و کیفیت خود، در شرایط واقعاً نامناسبی از نظر چانه‌زنی در قدرت و چالش‌های جدی‌تر شغلی قرار داشته‌اند. به‌ترین مصداق این مورد را در مقایسه با کشورهای اروپایی می‌توان به خوبی دید. به این صورت که پیدایش و گسترش کار فروشان عرصه‌ی رایانه به جای زنده‌کردن بحث‌های فلسفی در سندیکاها، به سوی دقیق‌تر تعریف کردن دست‌مزد و شرایط عرضه آن سمت و سو گرفت و به شکل پیش‌نهاد راهبردی نیز به سوی انعطاف‌پذیر کردن آموزش‌های حرفه‌ای، و جهت دهی نیروی کار به سوی یادگیری روزافزون در این حرفه سوق داد. مشابه این حرکت را در کشورهای در حال توسعه نسبتاً موفق‌ی مانند چین و هند نیز مشاهده می‌کنیم در حالی که در کشورمان در برخورد رو در رو با چنین چالش‌هایی به‌سادگی به بحث‌های فلسفی و فراصنعتی و پست مدرنیسم کشیده می‌شویم. گویی عقده توسعه نیافتگی به جای ارزیابی و سنجش محیط کارمان راهی جز افرار به جلو، برای مان باقی نداشته است و بال‌های این فرار به جلو نیز واژگان مبهم تعریف نشده یا فنی تخصصی به زبان بیگانه است که در ابزار اندیشه فارسی زبانمان تا عرصه خیال‌پردازی نیز پرواز می‌کند. برای مثال و به خصوص در نشریات ادواری کشورمان حجم مطالب درباره فن آوری اطلاعات قابل مقایسه با حجم مطالب مبرمی چون عرضه سالیانه یک و نیم میلیون نیروی کار به بازار و مشخصات آن‌ها نیست. هم چنان که در عین واردات قریب پنج میلیارد دلار مواد غذایی به بحث اشتغال کشاورزی و مسایل آن در حد گذرا می‌پردازیم و جالب این که حتا در برخورد با این مسایل استراتژیک (که به هیچ وجه شعار نیست) اطلاعاتمان مخدوش، ناقص و در حد کلیات است. مثلاً بحث از نیاز سالیانه به ایجاد هفت صد هزار شغل، طرح می‌شود در حالی که هرم سنی جمعیت کشور ارقام بالای یک و نیم میلیون را نشان می‌دهد و یا بحث «خاللی شدن روستاها را می‌کنیم» در حالی که طی بیست سال گذشته به جمعیت روستاها (علی‌رغم شهری شدن شتابان) قریب پنج میلیون افزوده شده است. من در این جا قصد ورود به اجزاء این ارقام را ندارم و فقط اشاره‌ام به اولویت‌ها و ناپختگی‌ها حتا در بحث‌های کارشناسانه است. البته خودمان را هم در آن مقصر می‌دانم. در همین رابطه مثلاً از تضعیف مداوم توان خرید مزدبگیران و انبوه‌تر شدن جمعیت زیر خط فقر بحث می‌شود اما چون سؤال‌ها بدون تغییر در تعدادی از پیش شرط‌های پایه و

غیرشفاف طرح می‌شوند به بن‌بست راه‌کاری‌های رفع مشکل می‌رسیم و ناچار به سمت بحث‌های ایدئولوژیک و گاهاً فلسفی - خیال‌پردازانه کشیده می‌شویم.

اما اگر «موس» را نماد تحول فن آوری جدید اطلاعات تعریف کنیم مانند هر یک از تحولات پیشین فن آوری می‌توان اثرات آن را مشخصاً در سه حوزه نیروی کار، سازمان‌دهی کار، و بالاخره فرهنگ، مورد بحث قرار دهیم. (مکنزی، واجمن ۱۹۸۵) و فوراً اضافه کنیم بستر مناسبات اجتماعی موجود خود در به‌کارگیری، خلق و جذب این فن آوری به خصوص در رابطه با گروه‌های ذینفع نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. مثال معروف روبرت موزس (۱۹۸۰) را که در رابطه با ساختن پلی در منطقه‌ای خاص در حوزه متروپل نیویورک که از تنگ آن اجزّه عبور اتوبوس‌ها را نمی‌داد و به معنای محروم کردن سیاهان و فقرا از دسترسی به منطقه مورد نظر بود، به خاطر بیاوریم.

در بُعد فرهنگی هم می‌توان «موس» را به عنوان نمادی از تغییرات شیوه زندگی، رفتارها، دسترسی سریع به اطلاعات، همبستگی اطلاعاتی - سازمانی و اقدام هماهنگ گروه‌های صنفی مورد تحلیل قرار داد. اگر در مثال بالا ساخت پدیده‌ای (مثل پل) در محدود کردن گروهی اجتماعی مطرح است «موس» به عنوان ابزاری جدید می‌تواند یک فرصت تعریف شود. فرصتی که علاوه بر زمینه‌های فوق موجب عرضه کار و فروش آن در مکانی غیر از مکان سنتی اشتغال (کارخانه، اداره) قرار گیرد. فرصتی باشد در جهت خود اشتغالی، در مکانی مثل محل زندگی شخصی (در شهر یا در روستا)، فرصتی باشد برای کار هم‌زمان برای متقاضیان متعدد طالب کار با خدمت، فرصتی باشد برای گسترده‌تر دیدن بازار عرضه نیروی کار و محصول (حتا در کُستره‌های فرامرزی و جهانی)، فرصتی باشد برای تسهیل مهاجرت دواری نیروی کار و بالاخره فرصتی باشد برای نوگردانی و سازگاری تخصص کارفروشان با شرایط جدید (به لطف دسترسی به اطلاعات جدید). و بالاخره فرصت‌های پیش‌تری که می‌تواند به عنوان یک پتانسیل سر راه نیروی جوان جویای کار کشورمان تعریف شوند. در تأیید نگرش مثبت به «موس» به یاد بیاوریم که هند گرفتار سرریز جمعیتی و فقر، یک صادرکننده نرم‌افزار و نیروی کار مرتبط با آن است. تعداد زیادی از کشورهای صنعتی پیش‌رفته به دلایل اقتصادی متعددی و در عین پذیرش مشکلات نراوان مهاجرت از جهان سوم به کشورهایشان به طور مشخص خواهان پذیرش صدها هزار نیروی (متوسط‌التخصص) در رابطه با مشاغل رایج‌ان‌های شده‌اند. فریب دوست سال پیش با انقلاب صنعتی، نخست در انگلستان و به تدریج انتشار آن در کشورهای دیگر «چکش» به صورتی روزانزون جای «داس» را گرفت. ماشین بخار انتقالی بود از کار عضلانی به نیروی بخار، موتورهای درون‌سوز و سوخت جدید متشا نیرو و راز جا کند و سیال نمود سپس الکترونیک و انرژی هسته‌ای و... همه می‌توانند

به عنوان گذشته پُر تجربه در تغییر و نکوین ابزار کار مورد کاوش دوباره قرار بگیرند تا به جای نگرانی، ساز و کار سازگاری با «موس» را برای مان جسورانه تر طرح کنند. صحبت‌هایم را با نمونه‌ای خیال پردازانه (در زمان خودش) پایان دهم:

حدود ۳۵ سال پیش «الکساندر کوپریک» فیلم‌ساز آمریکایی فیلمی ساخت به نام «اودسی ۲۰۰۲» که در ایران به نام «راز کیهان» بر پرده اکران آمد. در این فیلم رایانه از فرمان سازنده‌اش فراتر می‌رود و... سرآغاز فیلم با تصویری از انسان اولیه شروع می‌شود که ابزارش تکه استخوانی است که در اثر ضربه‌ای بر استخوان دیگری (نمادی از ابزار کار) به آسمان می‌جهد تا به کمک تخیل کارگردان به سفینه‌ای فضایی تبدیل شود... اکنون در سال ۲۰۰۲ هستیم سفینه‌ها هستند و به کمک رایانه هدایت می‌شوند اما هنوز تحت فرمان خالق خود هستند. امروزه در سال ۲۰۰۲ وقتی درباره معجزه اقتصادی چین بحث جدی می‌شود (که طبق پیش‌بینی تا ۱۵ سال دیگر دو مین اقتصاد نیرومند جهان خواهد شد) همه انگشت روی این مزیت‌ها می‌گذارند، نیروی کار (ارزان) و سازمان‌دهی تولید و کیفیت محصول و ارزانی محصول. و در این میان نیروی کار هنوز فاکتور اصلی است. پتک یا موس در پنجه انسان قرار می‌گیرد و انسان روابط را به صورت قدرت تعریف می‌کند.

موسوی خوزستانی: حالا با توجه به صحبت‌های دکتر محمدی، پرسش‌های مشخص در این بحث‌ها برای من این است که به هر حال ما در ایران زندگی می‌کنیم یعنی در کشوری ثروتمند، نفت‌فروش و اتکای تام دولت به درآمد نفت و به ثروت‌دزیرمین، که در نتیجه طبیعتاً نقش نیروی کار در چنین جامعه‌ای خیلی ضعیف و بی‌مقدار است. این درآمد ملی ما یعنی درآمد ناخالص ما عمدتاً از فروش نفت خام است در نتیجه، نیروی کار چه به عنوان کارگر، چه به عنوان نیروی کار متخصص و چه به عنوان نیروهای ارزشمند این جامعه یعنی مهندسان و نیروهای ارشد فنی (که به قول دکتر محمدی، موس یا پتک هنوز در پنجه‌ی آن‌ها قرار دارد) واقعاً جایگاهی ندارند، وزن و مقداری ندارند، از تخصص‌شان استفاده بهینه و مطلوب نمی‌شود. حالا ما که در مملکت‌مان چنین وضعیتی داشتیم می‌بینیم در چند سال اخیر نیز یک موج عظیم تکنولوژی مدرن هم وارد شده با بالا جبار وارد کردیم، به هر حال در بافت اقتصاد و بازار جهانی قرار گرفته‌ایم: کمپیوتر هست، میکروالکترونیک هست، تکنولوژی‌های جدید هست که به اعتقاد من این وضع جدید، ما را باز از آن بستر رشد طبیعی تکامل، هر چه پیش‌تر جدا می‌کند یعنی فرض کنید در کشور ما درصد مطالعه خیلی پایین، بین ۲ تا ۴ دقیقه باشد، خوب ما فرهنگ مکتوب‌مان رشد نکرده بود و هنوز جان و ریشه‌ای در فرهنگ مکتوب نداشتیم حالا ناگهان مواجه شدیم با حجم عظیم تکنولوژی تصویری و یک پرش کردیم. همین‌طور در عرصه‌ی تولید، ما هنوز روی پای

خود نایستادیم، تولیدی نداریم، مناسبات صنعتی غلبه ندارد، به اصطلاح نیروی کار مملکت ما - طبق تعریف‌های کلاسیک - به تولید مستقیم ارزش افزوده متکی نیست، آن وقت نفت و وجود درآمدهای سرشار، در کنار تکنولوژی‌های خیلی مدرن که همگی شان در ظرف مناسبات دلالی و بازارگرایی منحنی و عقب‌مانده اسیرند، آمیزه خیلی عجیبی ایجاد کرده، یعنی مناسبات ویژه و جامعه ویژه‌ای داریم که برخلاف بسیاری از کشورها - حتا کشورهای همسایه‌مان - نظامی اقتدارگرا از مناسبات بازارگرایی بر بافت فرهنگی کهن، پیچیده و اسطوره‌ای ما حاکم شده و این امر، آمیزه‌ای بسیار بغرنج به وجود آورده، بعد حالا تکنولوژی‌های پیش‌رفته و جدید هم که قوز بالا قوز شده، و یک لایه‌ی فنی متخصص، متخصص ارشد، آگاه، روزآمد، و در ارتباط با بازار جهانی به وجود آورده که دارد شکل می‌گیرد و به سرعت گسترش پیدا می‌کند. البته به گفته‌ی آقای اکبری این تکنولوژی نوین و این ابزار تولید نوین، (که حالا به زعم من مناسبات نوین را هم با خودش می‌آورد)، این‌ها مرزها را مخدوش نمی‌کند. حالا از خودم می‌پرسم که اگر نحوه‌ی درآمد و نحوه‌ی کار، این مرزها را مخدوش یا مشخص نمی‌کند پس چه عواملی می‌تواند مخدوش کند؟ چه چیزی لایه‌های نیروی کار را جابه‌جا می‌کند؟ من فکر می‌کنم ابزار تولید در تعریف یک نیروی اجتماعی، مهم است و در روابط و مناسبات‌اش حتماً تأثیر می‌گذارد. یعنی احتمالاً مهم است که یک نیرو با چه ابزاری کار می‌کند و تولید ارزش می‌کند. آیا با «گاو آهن» یا با کامپیوتر؟ خوب این یک مسئله است. یکی هم این‌که من فکر می‌کنم که تحول جامعه و ارتقای تکنولوژی و تحول علم و دانش به سمنی می‌رود که در آینده‌ای نه چندان دور، قالب‌های بزرگ سیمانی و بلوک‌های بزرگ گچی یا سفالی را اتفاقاً همان ربات‌ها کار بگذارند و ساختمان‌های بلندمرتبه بسازند. این یعنی خیلی اتفاقات در جهان دارد می‌افتد، در ایران هم دارد می‌افتد. بحثی که دکتر اسکویی مطرح کردند مثلاً در ۲۰ سال آینده تحولات آن قدر سریع پیش می‌رود که نقش‌ها را تغییر می‌دهد. خوب به نظرم بخشی از همین تحولات به تحول ابزار کار و تکنولوژی و مناسباتی که دنبال خودش می‌آورد مربوط می‌شود. به هر حال اگر این بحث را پذیرفته باشیم که ۸۰ درصد تولید ناخالص داخلی در کشورهای صنعتی متعلق به بخش خدمات است خود همین موضوع احتمالاً در کشور ما به خاطر وجود دولت نفت فروش و ثروت‌های عظیم، به مرز نود و اندی درصد پس از این تحولات، افزایش می‌یابد؛ و حتا شاید خدمات هم نیست شاید نوعی تقسیم درآمد نفت، نوعی رانت باشد که بیش تر دست دولت و نفت فروش‌ها است که بخشی از آن در جامعه ریخته می‌شود (یعنی ریخت و پاش می‌شود)؛ چون این‌جا، یعنی در ایران، موضوع یک مقدار پیچیده‌تر است که ما الان به آن مبتلا هستیم، چون برخلاف جوامع صنعتی و کلاسیک که دولت از صدفه سه طبقات اجتماعی جیب خودش را پر می‌کند در ایران

برعکس است یعنی دولت به طبقات و اقشار اجتماعی صدقه می‌دهد چون قدرت عظیم اقتصادی یعنی پول نفت دست اوست و خیلی هم حداکثری و گسترده است این دولت؛ این قدرت فراگیر اقتصادی که در دست دولت ماست آن چنان نیرو و پتانسیل فراگیری به او بخشیده که می‌تواند (و البته این حق را هم به خودش می‌دهد) که در همه‌ی امور مملکت، در همه‌ی امور عمومی و حتا خصوصی، اختالت فعال کند. شما در هیچ‌یک از ممالک صنعتی یا چنین وضعی که حکومت‌های شان این چنین فعل و اکتوبر فراگیر باشند روبرو نیستید. کار به جایی رسیده که هرگونه حرکت و تحرک مستقل از دولت، در مملکت ما تحت الشعاع این قدرت فراگیر و زیر سایه‌اش اسیر می‌شود. پس برای رهایی از این وضعیت بغرنج، ما به تفکر و تحلیل‌های خاص خودمان محتاجیم یعنی خیلی هم با تعریف‌ها و راه‌حل‌های کلاسیک جواب نمی‌دهد. یعنی لااقل من این‌طور تصور می‌کنم که بحث‌های کلاسیک بیش‌تر در جوامعی که رشد مرزون و رشد طبیعی‌تر داشتند جواب می‌دهد نه در ایران. ما در ایران همچنین رشد موزونی نداشتیم، همچنین تاریخی نداشتیم، ایران متفاوت است و برای همین، یک مقدار روی شرایط خاص خودمان و این نیروی خاصی که در این شرایط ویژه دارد به سرعت رشد می‌کند دقت کنیم. البته معنی حرفم این نیست که کسی حق ندارد به متون و آموزه‌های کلاسیک رجوع کند، خیر، هر کس مختار است به هر متنی و به هر کسی استاد بکند اما نباید توقع داشته باشیم که آموزه‌های مربوط به صدوپنجاه سال پیش، در ایران فعلی، جواب دهد. به نظر من حتا تکیه و استناد به مثلاً خیزش‌های عظیم بیلونی بر علیه جهانی‌سازی یا تظاهرات بیلونی در مخالفت با جنگ هم برای مسایل درونی و ویژه‌ی مملکت ما، خیلی راه‌گشا نیست.

سؤالی هم که در مقدمه شماره‌ی پنجم کارمزد مطرح شد این بود که آیا نیردیی که نیروی نوین کار نام گذاشتیم با شرحی که داده شد آیا این نیروها واقعا در تصور عام جامعه خودمان جزو طبقه کارگر هستند یا نه؟ و آیا باید آن‌ها را رأساً نیروی کارگر محسوب کرد یا نه؟ که البته مهندس پیرزاده پاسخ مثبت دادند. از لحاظ تکامل تاریخی دکتر اسکویی بحث جالبی داشتند و رسیدند به این موضوع که این نیروها جایگاه‌شان چیست؟ پرسش کلیدی به نظر من این هست که با توجه به گستردگی که این نیرو دارد پیدا می‌کند و همین‌طور با توجه به ابعاد وسیعی که در جامعه دارد به دست می‌آورد و نقش اجتماعی قوی‌تری که پیدا می‌کند، جایگاه و سهم‌شان در ساختار جامعه و معادلات قدرت (اقتصادی - سیاسی) چیست؟ خیلی ساده‌تر، الان در مناسبات اجتماعی جزی این‌ها و شأن و منزلت این‌ها کجاست؟ طرح موضوع همین است که ما با حجم زیادی از نیروهای این‌چنینی یعنی نیروهای موسوم به دست‌مواجهیم. به واقع با پدیده‌ای که در مناسبات ویژه‌ی ایران و بافت بغرنج فرهنگی ما یک پدیده‌ی واقعا جدید است

می‌خواهیم چه کار بکنیم؛ با چه تصویری با این‌ها سروکار داشته باشیم؟ من فکر می‌کنم بحثی که در مقدمه کارمزد مطرح شد این هست که این‌ها چه‌گونه می‌توانند خود را سازمان بدهند، دولت چه وظایفی در قبال این‌ها دارد و حق و حقوق این‌ها در مقابل یک دولت «همه‌دان» و فراگیر چه‌طور تأمین می‌شود. آیا شکل‌های سستی سازمان‌یابی می‌تواند این نیروهای آگاه و بعضاً پر توقع را راضی کند؟ آیا اطلاق صفت «نوین» به این نیروها، درست نیست؟ این نیروها آیا صرفاً در قبال ابزار کارشان و نقش‌شان در کاربرد دانش جدید، «نو» محسوب می‌شوند یا نقش اجتماعی جدیدی که بر عهده گرفته‌اند (دخالت در روند دموکراتیزه کردن جامعه) باعث شده که این نیروها را نیروهای نوپدید بخرانیم؟

حسین پیرزاده: قبل از مشخص کردن وضعیت خاص جامعه خودمان (که تا حدودی در بخش اول صحبتیم بازکردم) که منظور آقای خوزستانی نیز هست مایلم در ادامه صحبت دکتر اسکویی درباره تحلیل تک‌رینی شاغلین بخش خدمات که پردازش اطلاعات می‌کنند اضافه کنم که به نظرم یک تحول در قرن ۱۹ اتفاق افتاد و آن تحول، نگرش نسبت به فلسفه بود. گفته شد که کار فلسفه تاکنون توصیف جهان بوده است اما اکنون باید به تغییر جهان پردازد یکی از



نتایج این بحث، توجه به برنامه‌ریزی بود. اصولاً برنامه‌ریزی یعنی حرکت در جهت هماهنگی و تغییر جهان. در بخش خدمات هم وقتی برنامه تولید می‌کنیم می‌خواهیم آینده‌مان را دگرگون کنیم. در دنیای جدید می‌بینیم که هم دولت رفاه به برنامه‌ریزی روی می‌آورد و هم دولت مبتنی بر عقاید محافظه‌کاری. هیچ دولتی، عام برنامه‌ریزی را نفی نمی‌کند.

به این ترتیب، دانشی که کاربردی می‌شود و به دگرگونی وضعیت کمک می‌کند، اساس فلسفی خاص خودش را هم دارد. توجه داشته باشید که قبل از کامپیوتر هم پردازش اطلاعات صورت می‌گرفته. ابزار خیلی ساده‌تر بوده ولی آن‌جا هم وقتی که می‌خواستند پل بسازند، دانش بنیادی که در میانی

مهندسی یاد گرفته بودند را به یک پل مشخص تبدیل می‌کردند. گرچه کامپیوتر نداشتند ولی با همان ابزارهایی که داشتند دانش را کاربردی می‌کردند. هم دانش را پیش می‌بردند و هم در محیط اطرافشان تغییر ایجاد می‌کردند.

باید توجه داشته باشیم که در شناخت جایگاه اجتماعی این نیروها اول فعالیت آن‌ها را توصیف کنیم و جایش را بشناسیم. و اسم‌گذاری‌اش فعلاً مهم نیست، حالا این سرمایه‌دار است یا کارگر، در این سازمان جای می‌گیرد یا نه را می‌گذاریم برای بعد. فقط می‌پذیریم که این نیرو با این مشخصات وجود دارد و روه گسترش است. در این جا اشاره‌ای به پیدایش این نیروی کار و کمیت آن در ایران ضروری است. می‌دانید که در سال ۱۳۲۷ سازمان برنامه و بودجه برای برنامه‌ریزی توسعه تشکیل شد. امروز طبق آمار سال ۱۳۸۰ سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی ۷۵۰ شرکت مهندسی مشاور در ایران مشغول فعالیتند که همه هم در بخش خصوصی جا می‌گیرند. در میان این‌ها، شرکت‌هایی هستند که ۸۰۰ نفر نیروی کار دارند تا شرکت‌هایی که خود اشتغال هستند. «خود اشتغال» یعنی چه؟ مثلاً معماری مثل لوکوربوزیه، یا نیما در این دسته می‌گنجند. الان ممکن است یک نفر که خدمات معماری ارائه می‌کند خودش باشد و یک نفر کمک کارش و خود اشتغالی ایجاد کند. بسیاری از این شرکت‌ها که من خدمتان گفتم ۳ یا ۴ نفره هستند. اگر قدیم بود شاید آن را پیشه‌ور می‌نامیدیم ولی این‌ها پیشه‌ور نیستند، تولیدکننده هستند؛ دانش تولید می‌کنند.

این جا و آن جا گفته می‌شود این نیروی کار نقشی در تولید ارزش اضافی ندارد که به نظر من سخن گزافی است و اساساً مفهومی ندارد. چه کسانی قادرند به شما بگویند چه شکلی پل بسازید؛ چه شکلی پنج سال آبی را برنامه‌ریزی کنید؛ چه شکلی برای ترافیک تهران برنامه‌ریزی کنید. این نیروها هم با همین کارهایشان ارزش اضافی تولید می‌کنند، نمی‌شود گفت ارزش اضافی را فقط نیروی صنعتی و کشاورزی تولید می‌کند و مازادش را بخش خدمات مصرف می‌کند. این نیروی کار که تولید دانش می‌کند برای خودش شخصیت و نقش دیگری دارد. نقش و شخصیتی که بیش‌تر به به افزایش نقش دانش در زندگی امروزی مربوط است. من هم با صحبت دکتر اسکویی درباره تحول در بیست سال اخیر موافقم و تأکید می‌کنم یکی از این تحولات در سهمی و جایگاهی است که دانش دارد. همین جا بگویم که به نظر من، دانش مرز طبقاتی نمی‌شناسد. در بحث‌های مربوط به تولید و تبادل دانش، آن خط‌کشی عمیق میان کارگر و کارفرما و تقابل منافع‌شان مطرح نیست. این جا شرایط و ذهنیت دیگری کار می‌کند. در این نوع خدمات، اساس کار بر تبادل اطلاعات و دانش و تفاهم است، چون بحث ارتباط میان اذهان مطرح می‌شود. در همین ارتباط، می‌توان از کسانی که قبل از انقلاب، مدرسه ملی تأسیس کردند، نام برد.

اگر بحث کارگر و کارفرما را پیش بکشید فی‌المتل احمد بیرشک - که دبیرستان هدف را تأسیس کرد - می‌شود کارفرما و آموزگاران می‌شوند کارگر. پس باید ستیز طبقاتی پیش بیاید و آموزگاران رییس دبیرستان را پایین بکشند. این تفکر، هم خنده‌دار است هم دردناک. این‌ها را گفتم تا با دقت در توصیفی که شما از نیروی کار کردید، باز نریش کنیم و بتوانیم نقش‌ها را سرجای خودشان تعریف کنیم.

رحیم‌زاده اسکویی: اتفاقاً نکته آخر بسیار آموزنده بود. من توضیحی بدهم در مورد صحبتی که آقای موسوی خوزستانی کردند. از نظر اقتصادی ما سه نوع ارزش افزوده داریم: نیروهای اجتماعی که ارزش افزوده مستقیم تولید می‌کنند یعنی تمام کارگرانی که در خط تولید کار می‌کنند ارزش افزوده مستقیم تولید می‌کنند. از سوی دیگر نیروهای اجتماعی هستند که ارزش افزوده‌ی غیرمستقیم تولید می‌کنند مثلاً فرض کنید من که سر کلاس درس می‌دهم نرسم بر این هست که کسانی که سر کلاس من نشسته‌اند ذهنیت آن‌ها نسبت به‌اساز تغییر می‌کند و وقتی توی کارخانه به سر خط تولید می‌روند ارزش افزوده را بیشتر تر و به‌تر تولید می‌کنند پس من غیرمستقیم بر ارزش افزوده اثر می‌گذارم. مثلاً پرستارها در بیمارستان‌ها یا پزشکان تولید ارزش افزوده غیرمستقیم می‌کنند چون وقتی ما مریض می‌شویم و به بیمارستان می‌رویم دکتر ما را عمل می‌کند. پرستار سعی می‌کند که ما زودتر بهبود یابیم و برریم تولید ارزش افزوده بکنیم و یا مثلاً خانم‌های خانه‌دار تولید ارزش افزوده‌ی غیرمستقیم می‌کنند. اما نیروهای اجتماعی‌ای هستند که این‌ها تولید ارزش افزوده‌ی منفی می‌کنند مثل صنایع دفاع که سرمایه، زمین، کار، تکنولوژی و مدیریت را می‌گذارند و توپ تولید می‌کنند و بعد می‌زنند می‌رود هوا، هیچی از آن صادر نمی‌شود. اما ساختمان‌سازی سرمایه و زمین و کار را می‌گذارد و ساختمان می‌سازد و یا کارخانه تولید ما کارونی می‌سازد، یا سد می‌سازد، یا کاپیوتر می‌سازد، یا تابلو نقاشی خلق می‌کند و یا طرح معماری می‌دهد ولی آن‌جا توپ می‌سازد و می‌رود هوا یا تانک می‌سازد که از آن هیچ استفاده تولیدی نمی‌شود و این منظور مخالفت با ارزش نیست بل که فقط موارد اقتصادی را مطرح می‌کند چون هر کشوری هزینه‌های دفاعی دارد که باید آن‌جامعه داشته باشد. مثلاً کشور ما که همیشه مورد هجوم اقوام وحشی بوده باید حتماً در این کشور، ارتشی وجود داشته باشد پس توضیح دادم که این سه نوع تولید ارزش افزوده را در واقع داریم. بنابراین در مورد این اقلاری که داریم بحث می‌کنیم در مواردی که تازه به وجود آمدند بدون شک نیروهایی هستند که به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم ارزش افزوده تولید می‌کنند. یک توضیح دیگر باید بدهم و آن این است که می‌گویند ماهیت طبقاتی جوامع تغییر پیدا کرده. می‌گوییم چرا؟ می‌گویند مثلاً فرض کنید که هم‌ماز مانیفست می‌گوید که طبقه‌ی کارگر انقلاب خواهد کرد چون چیزی برای از دست دادن ندارد به جز زنجیرهایش. سرمایه‌داری اواسط قرن ۱۹ وقتی

این جمله را از مارکس می‌فهمد درک می‌کند که مارکس راست می‌گوید این طبقه انقلاب خواهد کرد چون چیزی برای از دست دادن ندارد، بنابراین می‌گویند بیابیم یک کاری بکنیم که چیزی برای از دست دادن داشته باشد، می‌گویند شما نگاه کنید ماهیت طبقه‌ی کارگر تغییر کرده است. می‌گوییم چه تغییری کرده است؟ می‌گویند شما نسبت فقر طبقه‌ی کارگر را در اول قرن ۲۰ با آخر قرن ۲۰ بسنجید. در اول قرن بیستم طبقه کارگر نه بیمه اجتماعی داشته و نه اتومبیل، و نه مرخصی و نه قانون کاری وجود داشته که بتواند از آن استفاده کند. نه مرخصی مرافقه و نه حقوق بیکاری داشته، هیچی نداشته. تمام این‌ها را در آخر قرن ۲۰ بهش دادند. یعنی حالا مالکیت دارد، آپارتمان دارد، مالک سهام است و ... پس ببینید این تفاوت را. پس این طبقه تغییر ماهیت داده است. ولی من می‌گویم که مانند تمام مقولاتی درباره‌ی زمان بحث می‌کنیم این مقوله نیز به غایت نسبی است. مقوله‌ی فقر و ثروت طبقه‌ی کارگر از اول قرن ۲۰ تا آخر این قرن را هم باید نسبی ببینیم. آن نسبت چه هست؟ نسبت فقر طبقه‌ی کارگر به ثروت سرمایه‌داران است. این روند نزولی بوده است یعنی با وجود این که در اوایل قرن ۲۰ همه‌ی این امکانات را دارد که در اوایل قرن ۲۰ نداشت ولی به نسبت انباشت سرمایه طبقه‌ی سرمایه‌دار باز هم فقیرتر شده است یعنی آن شدت انباشت سرمایه‌ی صاحبان سرمایه بیشتر است. یعنی به آن نسبتی که باید در تولید ثروت جامعه مشارکت بکنند نکرده و با وجود این که می‌دانید چه استثماری از دیگر کشورها می‌شود، ذره‌ای از آن را به عنوان رشوه به طبقه‌ی کارگر می‌دهند که سکوت کند در برابر استثماری که در دیگر کشورهای جهان می‌شود. ولی این نحره‌ی برخوردار همیشه نمی‌تواند باشد. نمونه‌ی مشخصی که اخیراً در انتخابات آلمان مشاهده کردیم. شما می‌دانید که دعوی اصلی بین سوسیال دموکرات‌های آلمان با محافظه کاران راست گرا بود. همه می‌دانستند که راست‌ها در انتخابات موفق خواهند شد، سوسیال دموکرات‌ها آمدند نظر سنجی کردند و دیدند که ۸۰ درصد طبقه‌ی کارگر مخالف حمله‌ی آمریکا به عراق هستند بنابراین از طریق وزیر دادگستری‌شان که قرار بود بعد از انتخابات کنار گذاشته شود، آمدند موضع گرفتند و گفتند کاری که بوش می‌کند مثل هیتلر است. معنی‌اش این بود که هیتلر در دهه ۳۰ مجلس آلمان (رایش‌تاک) را آتش زد و سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها را از بین برد. بوش هم همان کار را با برج‌های دولو کرده که بهانه بگیرد که همین کارها را بکند و با این موضع‌گیری، آرای مردم را جذب کردند. وقتی وزیر دفاع آلمان به ورشو رفته بود که در جلسه‌ی نانو شرکت کند، و اسمفیلد وزیر دفاع آمریکا حاضر نشد با او دست بدهد و تقاضای ملاقاتشان را نپذیرفت وقتی باز هم شرودر رفت لندن که با پلر صحبت کند که بین آمریکا و آلمان واسطه شود ولی با توجه به مذاکره‌ای که انجام شد، موفق نشده بود. دنت کنید چه اتفاقی می‌افتد که وقتی ذهنیت طبقه‌ی کارگر تغییر می‌کند آن حزب برای این که بتواند

آرای خود را به دست آورد و موفق شود، می آید و هوشیارانه موضع گیری می کند. به خاطر همین موضع گیری هاست که احزاب بورژوازی موفق می شوند در رأس کار بمانند یعنی حواس شان به نظر سنجی ها هست و آلا می شد مؤسسات نظرسنجی و افرادش را بگیرند و زندان کنند. و دوم موضع گیری که با توجه به افکار عمومی مردم و طبقه کارگر، در برابر اسرائیل کرده موفق شده و توانسته انتخابات را ببرد. بنابراین اگر مواضع مرفی طبقه کارگر و افکار عمومی نباشد، نمی تواند این کارها را انجام بدهد. در واقع آن ذهنیت باید به وجود آمده باشد که اگر تو بخواهی حکومت بکنی باید این مواضع را بگیری که این اتفاق بیفتد. اما این ذهنیت در ۷۰ سال قبل در نهضت طبقه ی کارگر (مثلاً در سال ۱۹۳۳) یک طور دیگر اتفاق می افتاد. پس ببینید این تغییر ذهنیتی که در طبقه کارگر پیدا شده در شرایط مادی آن نهفته است. بنابراین ماهیت طبقاتی اش را اصلاً از بین نبرده تازه ماهیت طبقاتی اش در ذهن آن ها ترجمه شده و ماهیت طبقاتی خودش را درک کرده زیرا ماهیت طبقاتی هر فردی توسط مالکیت در ذهنش ترجمه می شود. اتفاقاً هر چند در طبقه ی کارگر دارای مالکیت بشود بهتر می تواند از منافع خودش دفاع بکند، یعنی آن ماهیت طبقاتی اش را بهتر درک می کند. ماهیت طبقاتی را طبقه ی کارگر با داشتن ها درک می کند و با نداشتن ها درک نمی کند. همین طور طبقه ی سرمایه دار هر چند که سرمایه انباشت می کند خواسته های طبقاتی اش گسترش پیدا می کند پس بحث این که آگاهی طبقاتی که الان در طبقه ی کارگر به عنوان طبقه وجود دارد در طول تاریخ تکامل جامعه بشری بی سابقه است و تکامل جامعه تکامل این خواسته هاست، تکامل این آگاهی هاست. از ۱۹۵۴ به بعد ماکس وبر جامعه شناس معروف آلمانی به نتیجه ای رسید و گفت که اقشار متوسط جامعه در رفتارهای سیاسی خردشان از همه ی نیروهای اجتماعی دیگر محافظه کارتر هستند. یعنی آن آب باریکه را نمی توانند از دست بدهند. اما طبقه ی کارگر محافظه کار نیست خیلی هم انقلابی است. طبقه ی سرمایه دار وقتی می خواهد جامعه شلوغ بشود لپن های جامعه را می خورد و به جان جامعه می اندازد و این اقشار متوسط هستند که حاضر نیستند تکان بخورند و به خاطر مقاصد سیاسی مبارزه کنند. بنابراین از ۱۹۵۴ ایدئولوژی اقشار متوسط (میدل کلاس) گسترش پیدا کرد و فهمیدند که به خاطر حفظ نظام سرمایه داری بهتر است اقشار متوسط را گسترش بدهند. الان ۵۰ سال بعد از آن، طبقه ی متوسط در اروپا و آمریکا گسترش زیادی پیدا کرده است. وقتی می گوئیم ۸۰ درصد تولید ناخالص کشورهای اروپایی و آمریکایی بخش خدمات است این گستردگی اقشار متوسط را در این زمینه ها توضیح می دهد و این برنامه ریزی مغزهای متفکر نظام سرمایه داری برای حفظ نظام است. گسترش اقشار متوسط و نقشی که در تولید ناخالص داخلی دارد این بدون برنامه ریزی نظام سرمایه داری نیست. وقتی سمت و سوی گسترش و توسعه تکنولوژی

برنامه‌ریزی شده است در نظام سرمایه‌داری حتا دیگر هیچ حادثه‌ای، اتفاقی خودبه‌خودی رخ نمی‌دهد. هر اتفاقی که می‌افتد برنامه‌ریزی شده است. این شوخی است که بگوییم پیش‌رفت‌های سریع و حیرت‌آور تکنولوژی یا تغییرات اجتماعی سیاسی - فرهنگی، اقتصادی به طور اتفاقی است. تغییرات تکنولوژیکی این‌قدر سریع است که همین‌طور که شما در حرکت‌های الکترونیکی می‌بینید تغییراتش متفاوت با مکانیک است. مثلاً تغییراتی که در تولید هپکو (برای جاده درست کردن) یا پارس‌الکترونیک که تلویزیون تولید می‌کند خیلی سریع است. وقتی تغییرات با این شدت صورت می‌گیرد ترجمه‌ی آن توی ذهن هر جقدر که سرعت ببخشند باز هم از عینیت عقب‌تر است. یعنی همیشه عینیت یک گام از ذهنیت جلوتر است. درست است که این ذهنیت تبدیل به عینیت می‌شود ولی نه همیشه توسط همی افراد جامعه بل که توسط عده‌ی خاص که تولید آن دانش را می‌کنند. آن جوامعی که توانسته‌اند زمان تولید فکر به کالا را کاهش بدهند به چه سرعت فکر به کالا تبدیل می‌شود یعنی آن ابزار باعث می‌شود که تولید فکری انجام بپذیرد. در جامعه‌ی ما چرا این اتفاق نمی‌افتد چون مناسبات اجازه نمی‌دهد که فکر به کالا تبدیل شود، بنابراین اگر درک تاریخی از این نیروهای اجتماعی نداشته باشیم و ماهیت طبقاتی این‌ها را و کارکردی که برای این‌ها در نظر گرفته شده درک نکنیم، نمی‌توانیم برای آینده‌شان حرف بزنیم که باید درک کرد که در کدام بستر تاریخی به این جا رسیده‌اند، چه برنامه‌ریزی شده که این نقش‌ها را بازی کنند. آیا مثل گذشته باید حزب طبقه کارگر به وجود بیاید که این‌ها را سازمان‌دهی بکنند، یا آن بحثی که من دارم که امروز کارهای کلاسیک نمی‌توان کرد بل که امروز بحث سازمان‌دهی انگیزه‌هاست. چه گونه این انگیزه‌های طبقاتی را باید سازمان‌دهی کرد.

حسین پیرزاده: نکته‌ای که دکتر اسکویی به آن اشاره کردند به نظر من همان ایجاد "فردیت" است. ببینید درست است که به سمت فردیت می‌رویم ولی این فردیت معادل با احراز هویت فردی است. این نیروی کار، نیروی کاری است که در پردازش اطلاعات و در تولید دانش نقش دارد. به همین دلیل، این نیروی کار دارای یک فردیت خاص خود می‌شود. این فردیت خاص الزاماً به جامعه‌گریزی ختم نمی‌شود؛ ممکن است به تثبیت هویت فردی ختم شود. این باکل‌گرایی بی‌شکل، تفاوت فاحش دارد، این احراز هویت فردی و داشتن انگیزه فردی برای رشد و تعالی، پایه‌ای است که در توسعه به آن نیاز مندیم.

بحث بر سر این بود که این نیروی کار چه‌طور می‌تواند دارای هویت اجتماعی باشد. به نظر من، هویت اجتماعی این‌ها به‌طور مستقیم در رابطه با جایگاهی که در توسعه پایدار دارند تعیین می‌شود. صرف‌نظر از هر دسته‌بندی، تأکید دارم که هویت فردی نفی‌کننده توسعه و پیش‌رفت نیست. برعکس،

این نیروی کار وقتی هیچ‌گونه شخصی از خودش نداشته باشد می‌تواند تحت آسیب‌های اجتماعی عظیم قرار گیرد. یک مثال ساده، می‌زنم شما با شهر اصفهان آشنایی دارید بسیاری از معابرش را همه ایرانیان می‌شناسند اما کم‌تر کسی طرح میدان نقش جهان را می‌شناسد. استاد علی اکبر اصفهانی که این کار را کرد شناخته شده نیست چرا؟ چون در کلتی زندگی می‌کرد که هویت افراد چندان بروز پیدا نمی‌کرد و در یک کل محو می‌شد. این نیروی کار باید به سمت احراز هویت برود تا در واقع انگیزه‌اش برای کار کردن تقویت شود. برخلاف ما که حتا اسم آدم‌های شاخص مان را هم نمی‌دانیم، ولی مثلاً در ارمنستان روی هریک از اسکناس‌های شان، عکس یکی از مفاخرشان را چاپ کرده‌اند. روی پانصد درامی شان عکس تامانیان - شهرسازی که بخش مرکزی **ایروان** را طراحی و بر اجراش نظارت کرده - نقش بسته است و همه ارمنی‌ها او را می‌شناسند. این را مقایسه کنید با میزان توجه به استاد علی اکبر اصفهانی. از این جا به این سوال رسیدیم که چرا نیروهای اجتماعی که در این بخش کار می‌کنند این قدر بی‌هویت‌اند. چرا هیچ فردیتی ندارند و معرفی نمی‌شوند. و به این پاسخ رسیدم که این‌ها وقتی دارای هویت می‌شوند که نقشی در توسعه پایدار داشته باشند و کسی نتواند نفی‌شان کند. این جا من یک نقطه مشترک قوی دارم با دکتر. این جاست که این انگیزه‌های فردی می‌تواند به نوع دیگری از سازمان‌دهی و تشکل ختم شود؛ نه لزماً تشکل‌های کل‌گرایی عظیم. من فکر می‌کنم نیروهای این بخش تا حدودی این زمینه را دارند که بیندیشند و ب هویت فردی برسند. این هویت فردی با فردگرایی ضد اجتماعی فرق می‌کند. حداقلش این است که من وقتی خودم تشخص داشته باشم، این تشخص، من را به اتحاد با شما نیازمند می‌کند. ضمن آن‌که منکر تأثیر متقابل تشکل بر تشخص افراد نیز نیست.

رحیم زاده اسکویی: دقت کنید می‌گوییم انقلاب سوسیالیستی، تنها انقلاب آگاهانه بشری است. همه انقلاب‌هایی که تا کنون شده انقلاب نا آگاهانه است ولی انقلاب سوسیالیستی آگاهانه است، یعنی هر فردی باید آن باید‌ها و نبایدهای جامعه را درک کند و آزادانه بپذیرد. من می‌گویم که نظام سرمایه‌داری به همان طرف حرکت می‌کند. ببینید این قانون طبیعت است. غروب خورشید را دیده‌اید؟ خورشید وقتی غروب می‌کند، بزرگ می‌شود یا کوچک؟ وقتی غروب می‌کند بزرگ می‌شود. انسان وقتی که می‌خواهد بمیرد بزرگ می‌شود یا کوچک؟ طبعاً بزرگ می‌شود. در نظام سرمایه‌داری همین قانون‌مندی حاکم هست. حالا قانون طبیعی را گنتم بگذارید قانون اجتماعی‌اش را بگویم. درست می‌گویند که این فردیت سال‌های آغازین نظام سرمایه‌داری که بعد به یک منوله‌ی اجتماعی تبدیل می‌شود در مناسبات سرمایه‌داری پیر شده باز به یک فردیتی در سطح بالاتری می‌انجامد. مثلاً یک نفر کامپیوتر دارد و تک و تنها در خانه کارهایش را انجام می‌دهد، فرض کنید دولت آقای کلیتوتون در عرض ۳ سال ۱۴/۵ میلیون



فرصت شغلی ایجاد کرده. خوب این فرصت‌های شغلی ایجاد شده
اصلاً فرصت شغلی کلاسیک نبود و همه‌اش فرصت شغلی
این جور بود. یا می‌گوییم دولت سنگاپور برای این که برای مردم
فرصت شغلی ایجاد کند آمده ۱۲ میلیارد دلار کامپیوتر خریده و
داده به بیکارها و گفته بروید کار کنید. این یک فردیت در سطح
دیگری است. اصلاً همین ۸۰ درصد که می‌گویید، این طور نیست
که در کارخانه بزرگی این کار را انجام بدهید، مثلاً یک فرد می‌رود
در "جزایر قناری" کارهایش را با کامپیوتر دارد انجام می‌دهد.
این جور نیست که حتماً صبح ساعت ۸ برود کار در اداره یا مؤسسه
انجام دهد. روابط به هم خورده و مفهوم این کار چیست. یعنی این
روند مفهومش این است که می‌گوییم انسان چون انسان است مایل
است در روابط انسانی زندگی کند. یکی از شاخص‌های روابط

انسانی این است که وقتی می‌گوییم نظام سرمایه‌داری نظام ضد انسانی است بعد می‌گوییم روابط انسانی
نیاز داریم مفهوم‌اش این نیست که بورژوازی یا خرده بورژوازی خوب است یا بد است. اصلاً بحث
خوب و بد نیست. بحث روی ماهیت‌اش است مثلاً فرض کنید هیچ کس نمی‌گوید فلان سرمایه‌دار
سوندی، سوسیسی یا آلمانی بد است، یا آن که مدرسه یا دانشگاه درست کردن بد است. اصلاً مسئله‌ی بد
خوب نیست. آن در یک زمان تاریخی یک نقش تاریخی داشته تو ظرف تاریخی‌اش می‌سنجیم مثل
این که بگوییم فردوسی که آن زمان علیه زن‌ها شعر گفته خیلی آنتی‌زن بوده، نه در آن زمینه تاریخی‌اش
باید سنجیده شود، در حوزه امروزه نمی‌توانیم بسنجیم. بدون شک بورژوازی هم از نظر تاریخی خیلی
کارهای مثبت انجام داده یعنی این وظیفه بورژوازی است که این کارها را انجام دهد. این وظیفه
خرده بورژوازی است که مدرسه و بیمارستان و... درست کند. بحثی که می‌کنیم برای جامعه‌ای که بنده
آن را جامعه سوسیالیستی می‌نامم که نقش اجتماعی نیروها را می‌خواهم در آن چهارچوب بینم که نقش
این که مردم را با اسواد کند یا بیمارستان درست کند نیست. بورژوازی در مناسبات سرمایه‌داری باید این
کارها را انجام دهد، بحث کیفی است، مثل چی؟ مثل اتفاقاتی که حالا چون نطفه‌ی جامعه‌ی آینده در
جامعه‌ی گذشته ایجاد می‌شود نطفه‌ی جامعه فتودالیت در بطن برده‌داری گذاشته شد. نطفه‌ی جامعه
سرمایه‌داری در بطن فتودالیت گذاشته شد که در ذایمان جامعه سرمایه‌داری انقلاب کبیر ۱۷۸۹ فرانسه
است. پس نطفه‌ی جامعه‌ی آینده هم در همین نظام سرمایه‌داری گذاشته می‌شود و از هم اکنون شاهد

حرکت‌هایش مستقیم. ویژگی اصلی یک جامعه‌ی انسانی و سوسیالیستی این هست که در نظام سرمایه‌داری انسان‌ها کار می‌کنند که نیازهای‌شان را مرتفع کنند ولی در آن جامعه، کار، خودش نیاز می‌شود. انسان‌ها کار نمی‌کنند که نیازهای‌شان را مرتفع کنند بل که کار، خودش نیاز است. مثلاً در مناسبات سرمایه‌داری آقای احمد شاملو شعر می‌گوید، فلان شاعر شعر می‌گوید، فلان نقاش نقاشی می‌کشد، این‌ها ضرورت درونی خودشان هست که آن کار را انجام می‌دهند. این هنرهای ظریف در نظام سرمایه‌داری تبدیل می‌شد به نیاز فردی که آن کار را انجام می‌دهد اما در مناسبات سوسیالیستی، حتا رفتگری و مردشویی نیز جزء نیازهای افراد هست و نه فقط هنرهای ظریف. بنابراین شما الان آن تکامل را می‌بینید یعنی وقتی می‌گوییم انسان‌هایی هستند که با کامپیوتر کار می‌کنند دیگر این نیست که بروند کار کنند؛ نیازشان را مرتفع کنند. او با کامپیوتر کار کردن شده نیازش. پس تکامل جامعه‌ی آینده و نطفه‌ی جامعه‌ی آینده را در همین جامعه می‌بینیم بنابراین حرکت جامعه به آن طرف هست. ببینید کسی که الان با کامپیوتر کار می‌کند طبعاً با کسی که با پتک کار می‌کرد تفاوت می‌کند. این نمی‌تواند از کامپیوترش جدا شود ولی آن یکی، پتک پدرش را در می‌آورد، ولی بحث بر این است که این حرکتی که دارد انجام می‌پذیرد که کار، به تدریج می‌شود جزء نیازهای انسان، این حرکت دارد مرتباً گسترش پیدا می‌کند، بعد "فردیت" انسان‌ها به ظهور می‌رسد. بحث این نیست که در مناسبات سوسیالیستی فردیت از بین می‌رود بل که مامیت‌اش تغییر می‌کند. در عین حال کسی که با کامپیوتر کار می‌کند نیازش را برطرف می‌کند، کاملاً فردیت خودش را در درون خودش احساس می‌کند. در عین حال یک همبستگی بین‌المللی دارد از طریق اینترنت به وجود می‌آید که در تاریخ بشری بی‌سابقه است. یعنی آن رابطه‌ی دیالکتیک که باید بین فردیت یک انسان با جامعه‌ی بین‌المللی برقرار بشود به وجود آورده. این همان حرکت‌هایی است که از دیدگاه فلسفی پیش‌بینی شده و بستر تاریخی‌اش همین جواری بوده حالا شکل تکنولوژی‌اش چه گونه بوده رانمی‌توانیم مشخص کنیم اما الان ما قادر به دیدنش هستیم بنابراین آن طبقه‌ی متوسطی که گفتیم گسترش پیدا کرده و دارد این حرکت‌ها هم در درون آن قرار می‌گیرد آیا این را ما باید جزء طبقه کارگر محسوب کنیم یا جزء طبقه‌ی سرمایه‌دار قرار بگیرد. من تصورم این است که هر کس که با مزدش و نیروی کار خودش چه فروش نیروی کار نیازش باشد چه با آن نیازش را مرتفع کند فرق نمی‌کند، در مناسبات سرمایه‌داری به عنوان کارگر محسوب می‌شود. در همین رابطه و به خاطر انکشاف طبقه کارگر باید بگوییم که ما دموکراسی بورژوازی را نباید نفی کنیم. دموکراسی بورژوازی بسیار چیزی ارزشمندی است باید حفظ‌اش کرد و گسترش داد. نباید مستقیماً علیه آن مبارزه کرد چون در چهارچوب مناسبات دموکراسی بورژوازی است که انسان‌ها می‌توانند گسترش پیدا کنند و به آن بایستی به عنوان شاخصی

نگریست که دموکراسی کارگری که بزرگ‌ترین (از نظر کیفی) دموکراسی تاریخ آینده جامعه بشری (چون اکثریت جامعه آن شرایط را دارند) شرایط خود را با آن دموکراسی بورژوازی می‌سنجند. تمام کسانی که در جهت دموکراسی فعالیت می‌کنند در جهت ایجاد آگاهی برای جامعه در هر طبقه‌ای که باشند برای ما خیلی ارزشمند هستند و باید نگره‌داری کرد و از آن‌ها تجلیل کرد به خاطر این کاری که انجام می‌دهند. کسانی که تولید می‌کنند و صادرات می‌کنند را باید حمایت کرد. بحث اصلی این است که چه گونه این انگیزه‌ها را سازمان‌دهی کرد تا بتوانیم آن آینده‌ای که روابط انسانی با آن ویژگی‌ها که گفتیم را تدارک دید. چون جامعه دارد حرکت می‌کند ذهنیت ما روشن‌فکران جامعه معمولاً عقب‌تر از آن واقعیتی است که دارد حرکت می‌کند، چون مناسباتی بود که نتوانستیم تبادل افکار بکنیم و نتوانستیم در آن مناسبات خودمان را بشناسیم و سریع‌تر در ذهن مان ترجمه شود. قادر به سازمان‌دهی این انگیزه‌ها نیستیم بحث این است که در چهارچوب آینده جامعه باید راه‌هایی پیدا کرد که بشود این انگیزه‌ها را سازمان‌دهی کرد. فرض بفرمایید شاخصی سازمان‌دهی انگیزه‌ها که اگر بخواهم کمی باز بکنم که در جامعه شاهدش هستم این است که نیروهای جوان ما که با وسایل الکترونیکی کار می‌کنند اولاً آثورتی پذیر نیستند در صورتی که ما همه آثورتی‌پذیر بودیم این خیلی ویژگی مهمی است. دومین ویژگی آن‌ها این است که تنها تکیه به مناسبات ملی ندارند، به مناسبات بین‌المللی خیلی تکیه می‌کنند چون اطلاعاتی که به آن‌ها داده می‌شود از آن مناسبات است. سوم این که حرکت پیش‌رفت تکنولوژیکی در جهان طبق قانون ظروف مرتبته در فیزیک است. هر جا که سطحش بالاتر باشد به جایی که سطحش پایین‌تر است سرریز می‌شود، یعنی مرز نمی‌شناسد. در نتیجه در جریاناتی قرار می‌گیرند که با جریاناتی که در درون محیط زندگی‌شان هست متفاوت است. بنابراین برای این که بتوانند زندگی کنند به نسبتی، مناسبات داخلی خودشان را تغییر خواهند داد. آیا ما که در یک شرایط دیگری کارهای اجتماعی کردیم قادریم که انگیزه‌ی نیروهای جوان را سازمان‌دهی کنیم. باید بکنیم یا نباید بکنیم یا اجازه بدهیم خودشان بکنند. آیا ما باید تعیین کنیم که شیوه‌ی زندگی آینده نیروهای جوان ما چه خواهد بود یا فقط باید بسترسازی کنیم که خودشان تعیین کنند که در آینده چه گونه زندگی کنند. منظور از بسترسازی آگاهی دادن به جامعه است. آگاهی دادن به جامعه فقط برای این که خودشان تصمیم بگیرند که چه کار باید بکنند، ما تصمیم نگیریم که آن‌ها در آینده چه گونه زندگی کنند. من اعتقاد دارم با توجه به تغییرات شگرف جهانی این نیروها قادرند خودشان تصمیم بگیرند چه گونه زندگی کنند و در ضمن به حرف ما گوش نخواهند داد چون آثورتی‌پذیر نیستند. بنابراین خودمان را نباید فدا کنیم فقط باید آگاهی بدهیم و بسترسازی کنیم که خودشان تصمیم بگیرند و در آینده چه گونه در روابطی زندگی کنند که کار، نیازشان

شود، چه گونه باید کار کنند که با پتک توی سرشان نزنند، با چکمه توی دهان شان نکوبند، حبس و زندان شان نکنند بل که با روابط انسانی زندگی کنند.

حسین اکبری: چند موضوع طرح شد یکی این که ما در عرصه‌ی ملی با توجه به رشد ناموزون سرمایه‌ناری، نفت‌فروشی و ... چه گونه مسایل را خودمان می‌بینیم. دیگر این که در واقع به نقش این نیروها توجه بیش‌تری کنیم که آقای پیرزاده اشاره فرمودند. در واقع به سهم این نیروها یا به هر دوی این‌ها، که این مطلب در فضای دیگری قرار می‌گیرد. در واقع این دیدگاه به رشد و تعالی جامعه و صنعت، کشاورزی، خدمات و چنین چیزهایی توجه دارد. شاید به عنصر برنامه‌ریزی توجه بیش‌تری دارد حالا این موضوع دیگری است و مسئله دیگر صحبتی که آقای دکتر اسکویی کردند که می‌خواهیم بینیم نقش و سهم هر یک از این نیروها در تولید اجتماعی مفید چیست - قسمت سوم را حذف می‌کنم - از سه شکل ارزش افزوده که آقای دکتر فرمودند دو شکل مدنظر ماست و شکل سوم منتفی است چون آن سومی، خواست دولت‌هاست برای ایجاد نظم اجتماعی مورد نظرشان، اسلحه تولید می‌کنند، سایر چیزهایی که باز دارند: است برای سرکوب و جلوگیری از تهاجمات و شورش‌های اجتماعی و هر چه که ممکنه منافع‌شان را به خطر بیندازد. در واقع این بخش اول که ارزش افزوده مستقیم و غیرمستقیم را توضیح می‌دهد مدنظر است. من فکر می‌کنم صحبتی که آقای دکتر شروع کردند در ذهن ما هم بوده یعنی این که ما با یک اگر بگوییم نیرویی با شکل و شمایل جدید وارد عرصه تولید و خدمات اجتماعی شده و در کار اجتماعی مفید وارد شده. وقتی بخواهیم کار را توضیح بدهیم می‌گوییم فعالیت اجتماعی مفیدی که مردم انجام می‌دهند برای این که سعاد و رفاه بشری را تأمین کنند. اگر این باشد طبیعتاً ما به نیروهایی که در عرصه کار و تولید و خدمات هستند توجه داریم. یک بخش این هست که این نیروها چه تولید می‌کنند. چه گونه باید تولید کنند، چه شرایطی باید ایجاد شود تا این‌ها بتوانند در واقع تولید مفید بکنند؟ هیچ‌کس با تولید مفید و ایجاد انگیزه برای کسانی که در عرصه تولید فعالیت می‌کنند در هر مقطعی که هستند شاوره می‌دهند، پردازش می‌کنند، و یا این که مستقیماً بازدهی دارند و تبدیل و تغییر ماده را ایجاد می‌کنند و به شکل جدید نرمی آورد و قابل مصرف می‌کنند مخالف نیست. همه این‌ها در نتیجه تکامل است. یعنی اگر زمانی کارگر خودش می‌بایست یک کالایی را تولید کند چاره نداشته جز این که خوب ببیند در ذهنش پردازش کند، حتا نقشه نمی‌توانسته بکشد در ذهنش این‌ها را ردیف می‌کرده و قطعات مختلف را در کنار هم می‌چیده و بعد آن را به ماده‌ای تبدیل می‌کرده، آن موقع حدومرز تکامل و صنعت بن بوده. بورژوازی نمی‌خواسته در این حد بماند برای به دست آوردن منافع بیش‌تر باید کاری می‌کرده که این شکل از تولید تغییر پیدا کند، این جواب‌گو نیست. در نتیجه نیاز به این دارد که طراح

داشته باشد، نقشه کش داشته باشد، برنامه ریز داشته باشد، متدنویس داشته باشد، بیاید همه را با هم دیگر و در کنار هم فرار دهد و حاصل کار آن‌ها بشود محصول نهایی. طبیعتاً نیروهای جدیدی در این فرآیند شرکت می‌کنند و به این ترتیب وظایف خاص خودشان را انجام می‌دهند. هویت طبقاتی این‌ها چیست؟ هویت طبقاتی این‌ها این است که حقوق بگیرند برای این‌که آن کارها را انجام دهند. اما کارهای شان متفاوت است. یعنی این آدم‌ها در کنار هم یا جدا از هم می‌نشینند در خدمت ایجاد محصول جدید برای این‌که وارد بازار مصرف شود در بازار مصرف هم مجموعه‌ای از عناصر با این پدیده درگیرند تا این را به دست مصرف‌کننده برسانند، در نتیجه یک بازار کار و اشتغالی هم این‌جا ایجاد شده. مجموعه‌ی آدم‌هایی که درگیر شدند برای استفاده از این محصول ولی هدف غایی چیست؟ نقش این‌ها مشخص است ولی سهم این‌ها مشخص نیست، آن‌چه که مدنظر است در این رابطه سهم این‌هاست. یعنی اگر شما می‌خواهید بگویید این نیروی جدیدی که وارد بازار کار شده سامسونت دستش است و از صبح با کامپیوتر کار می‌کند چه کاره است، آیا از این بابت می‌گویید چه کاره است که روزانه چه کار می‌کند خوب روشن است می‌توانید به محیط‌های کارشان سری بزنید و ببینید چه کاره است. ما می‌خواهیم ببینیم آیا چه سهمی دارند و بگوییم سرمایه‌داری آن‌ها را ایجاد می‌کند تا ضربه کارگر را محدود کند. این‌ها که کاری غیر از کارگری نمی‌کنند در واقع نیروی کارشان را با ابزار دیگری می‌فروشند آن موقع ابزارشان "پنک" بوده و امروز "موس" است. واقعیت این است که کامپیوتر ابزار جدیدی است و تمام نیروهایی که با این ابزار درگیرند، و با این ابزار، در خدمت فرآیند عملیاتی مربوط به موضوع کار خاصی قرار می‌گیرند. وقتی ما به معلم اشاره می‌کنیم که فرهنگ را باز تولید می‌کند، ارزش افزوده غیر مستقیم ایجاد می‌کند، او به نوعی زمینه‌سازی می‌کند. نیروهای جدید را آموزش می‌دهد از این نیرو را آماده می‌کند برای این‌که در فردایی دیگر برخلاف گذشته‌ی ما که اصلاً آموزش کاربردی نمی‌دیدیم آموزش کاربردی ببیند، و بعد وارد بازار کار بشود، چون در خدمت سرمایه قرار می‌گیرد. خود معلم هم در خدمت سرمایه است. وقتی آفتاب که در بانک می‌نشیند و پول‌ها را می‌شمرد و یادداشت می‌کند این چه کار می‌کند؟ این نقش را ایفا می‌کند در این‌که گردش پول تسریع بشود که حالا اگر بناست برود در زنجیره تولید به راحتی این کار صورت بگیرد. تمام این کارها در خدمت تولید و سرمایه‌است. این‌ها نقش‌شان را ایفا می‌کنند اما سهم‌شان مشخص نیست. هدف این است که ما بگوییم اگر بناست این نیروهای اجتماعی کار کنند، کار درست، بر فرض که جامعه ما مثلاً جامعه بلژیک یا فلان و بهمان است فرقی نمی‌کند. اگر به سهم این‌ها باید پرداخت به نوعی عدالت اجتماعی باید تأمین شود. عدالت اجتماعی برقراری نظامی است که سهم هر یک از عناصر مؤثر در تولید اجتماعی مفید را تعیین کند و بپردازد. □